



خسرو شهریاری

يك تصوير در دو آينه



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در سال ۱۲۵۰ خ، از دارالخلافة باهره تهران واز دارالطباعة دولتی نمایشنامه کوچکی بیرون آمد به نام «حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر»: «تمثیل ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی^۲ در آداب کیمیاگری سودمند همه مردمان به خصوص اطفال.»

دو سال بعد «حکایت مسیوژوردان حکیم نباتات و مستعلی شاه مشهور جادوگر» منتشر شد: «تمثیل ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی در آداب جادوگری و اثر آن، سودمند همه مردمان به خصوص اطفال.» و یک سال بعد مجموعه‌ای به نام «تمثیلات»^۳ به چاپ رسید. این مجموعه، دارای شش نمایشنامه و یک داستان بود به این ترتیب:

- ۱- «حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر»، ۲- «حکایت مسیوژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه، جادوگر مشهور»، ۳- «سرگذشت وزیرخان لنکران»، ۴- «حکایت خرس دزدافکن»، ۵- «سرگذشت مرد خسیس»، ۶- «حکایت وکیلان مراقبه شهر تبریز» و ۷- «داستان ستارگان فریب خورده». نویسنده این مجموعه میرزا فتح‌علی آخوندزاده^۴ و مترجم آن محمد جعفر قراچه‌داغی بود.
- محمد جعفر قراچه‌داغی منشی تحقیق در دارالترجمه

خاصه دولت بود و به عنوان مترجم کار می‌کرد. نسخه‌ای از «تمثیلات»^۵ برای ترجمه به او سفارش داده شد. این نسخه را آخوندزاده برای ترجمه برای جلال‌الدین میرزا فرستاده بود. او هم آن را به محمد جعفر قراچه‌داغی سفارش داد. قراچه‌داغی پس از مطالعه تمثیلات دو نمایشنامه از آن را به‌طور جداگانه ترجمه و چاپ کرد.

پس از انتشار این دو نمایشنامه در طول سه سال، دیگر نمایشنامه‌ها و داستان‌های آن را هم به فارسی برگرداند و در سال ۱۲۵۳ خ. ۶ با همان نام «تمثیلات»^۶ منتشر کرد.

نشریه مجله آسیایی، ژورنال آسیاتیک در سال ۱۸۸۵ م. در مورد ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی نوشت: «این اثر نمونه‌ای از فارسی امروزی و به ویژه اصطلاحات فارسی معمول در تهران و امثال را به دست می‌دهد. می‌دانیم که در شرق کتاب‌هایی که به زبان عامیانه تألیف شده باشند چقدر اندکند. بنابراین یافتن متنی مانند این اثر، غنیمت بزرگی است. در این جا خواننده اشکال دقیق اصطلاحات جاری، ضرب‌المثل‌های رایج و انبوهی از رگه‌های خلقیات را یکجا باز می‌یابد.»^۸

حدود بیست سال پس از نوشته شدن نخستین کم‌دی میرزا فتح علی آخوندزاده به نام «ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر» و مدت کوتاهی پس از انتشار ترجمه «تمثیلات» به زبان فارسی، میرزا آقا تبریزی نخستین نمایشنامه‌های فارسی را نوشت و آنها را به همراه یک نامه برای فتح‌علی آخوندزاده فرستاد تا از نقطه نظرهای او درباره نمایشنامه‌هایش، با خبر شود. فتح‌علی آخوندزاده، حرف‌های خود را درباره یک‌یک این نمایشنامه‌ها برای میرزا آقا نوشت. تاریخ پاسخ‌نامه فتح‌علی آخوندزاده سال ۱۲۵۰ خ. است.

این پاسخ ضمن آن که نخستین نقد در تاریخ نمایشنامه نویسی ایران است، ما را با نظرگاههای فتح علی آخوندزاده برای تحلیل نمایشنامه های خود او یعنی «تمثیلات» راهنمون می شود. ما می گوئیم که در این نوشته، با تحلیلی از نوشته های میرزا آقا تبریزی در مقایسه با پاسخ نامه فتح علی آخوندزاده، اندیشه های این دو نمایشنامه نویس ایرانی را بیشتر بشناسیم.

میرزا آقا درباره زندگی اش در نامه اش به فتح علی آخوندزاده می نویسد: «این بنده اسام میرزا آقاست و اهل تبریز هستم. از طفولیت به آموختن زبان فرانسه و روسی شوق کردم و زبان فرانسه را به قدری که در نوشتن و ترجمه و تکلم رفع احتیاج شود تحصیل کرده ام و از زبان روسی نیز قدری بهره دارم. بعد از خدمات چندین ساله در معلم خانه پادشاهی [دارالفنون] و مأموریت در بغداد و اسلامبول و تصاحب چهار قطعه نشان از درجه اول و دویم و سیم معلم خانه و نشان مجیدیه، قریب هفت سال است که به اذن اولیای دولت، در سفارت دولت فخریه فرانسه مقیم تهران منشی اول هستم.»^۹

میرزا آقا تبریزی از تحصیل کرده های زمان خود و از کسانی بود که با فرهنگ اروپایی آشنایی داشت. او در زمان محمد شاه قاجار^{۱۰} به همراهی چند شاگرد دیگر به فرانسه اعزام شد. پس از گشوده شدن مدرسه دارالفنون^{۱۱} در سال ۱۲۳۰ خ. با گروهی از شاگردان آن مدرسه، به مترجمی معلمان اتریشی که برای تدریس علوم جدید در دارالفنون استخدام شده بودند، استخدام شد. میرزا آقا به گفته خودش، بعدها جزو مأموران وزارت خارجه در آمد و چند سالی به خدمت در سفارت ایران در اسلامبول^{۱۲} و بغداد پرداخت. به

پاس خدمت‌هایش و بنابر رسم دیپلماتیک دولت عثمانی، نشان مجیدیه دریافت کرد. حدود سال ۱۲۴۲ خ. به تهران بازگشت و در سفارت فرانسه در تهران به عنوان منشی اول به کار پرداخت و دست‌کم، بنابر نوشته خودش، تا نوشتن نمایشنامه‌های خود به سال ۱۲۴۹ خ. ۱۴ در سفارت فرانسه کار کرد.

میرزا آقا تبریزی، با خواندن نمایشنامه‌های آخوندزاده نخست تصمیم گرفت آن نمایشنامه‌ها را از زبان ترکی به فارسی برگرداند. اما این تصمیم را به انجام نرساند. او در نامه‌اش به میرزا فتح‌علی آخوندزاده نوشت: «فدایت شوم، اگرچه ظاهراً کسب فیض خدمت مسرت آیت رانکرده‌ام ولی، اغلب اوقات از محامد و اوصاف محاسن اخلاق آن سرور معظم که در السنه و افواه جاری است، شنیده باطناً کمال اخلاص ارادت داشته و دارم. خاصه از وقتی که از ملاحظه کتاب ترکی [تمثیلات] تصنیف آن سرور محظوظ و از نوشتجات نزهت‌آیات سائره نیز متدرجاً مشعوف بوده، از نکات شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است بصیرت حاصل کرده‌ام. برخود لازم شمردم که در این شیوه خجسته و سبک و سیاق پسندیده، به آن سرور معظم تقلید و پیروی نمایم و مریدانه بساط ارادت بیارایم. اول خواستم کتاب تاتر را چنان که خواسته بودید به زبان فارسی ترجمه کنم. دیدم که ترجمه لفظ به لفظ، حسن استعمال را می‌برد و ملاحظت کلام را می‌پوشاند. در حقیقت حیفم آمد و ترجمه را موقوف داشتم و چون مرادم پیروی و ارادت بود، لهذا مختصری به همان سبک و سیاق در زبان فارسی جداگانه نوشتم و این‌رسم تازه را در میان قوم سرمشق گذاشتم که انشاء الله صاحبان عقل و تمیز در تکمیل و تزیین

آن بکوشند...»^{۱۵}

این گونه بود که میرزا آقا با شناخت و تجربه های خود و با انگیزه حاصل از خواندن «تمثیلات» آخوندزاده، به نوشتن نمایشنامه پرداخت. پس از نوشتن این نمایشنامه ها بود که آنها را برای میرزا فتح علی آخوندزاده فرستاد و از او خواست که «چند وقتی این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتهار آن برسد»^{۱۶}. میرزا فتح علی آنها را خواند و در سال ۱۲۵۰ خ.^{۱۷} مقاله بلندی به میرزا آقانوشت و به اظهار نظر درباره نمایشنامه های او پرداخت.

نخستین چاپ یکی از تیاترهای میرزا آقا به نام «حکومت زمان خان بروجردی» چهل سال بعد یعنی، حدود سالهای ۱۲۸۴ خ. - ۱۲۸۶ خ.^{۱۸} بی آن که نامی از نویسنده برده شود، توسط عبدالله قاجار، رییس مطبعه شاهنشاهی، در تهران منتشر شد.^{۱۹} روی جلد کتاب نوشته شده بود: «چندین مجلس دیگر تیاترهای اخلاقی است که عنقریب به طبع می رسد.» سپس بخش هایی از نمایشنامه های او در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز منتشر شد. سرانجام در سال ۱۲۸۷ خ.^{۲۰} نسخه کامل سه نمایشنامه او در کتابخانه ف. روزن دیپلمات و مستشرق آلمانی^{۲۱} یافت شد و در سال ۱۳۰۰ خ.^{۲۲} شرکت محدود کاوایانی در برلن بانام «سه تیاتر» سه نمایشنامه را به چاپ رساند.^{۲۳}

این نمایشنامه ها عبارت بودند از:

۱- سرگذشت اشرف خان، حاکم عربستان در ایام توقف در تهران که در سنه ۱۲۳۲ به پایتخت احضار می شود و حساب سه ساله ولایت را پرداخته مفاصا می گیرد و بعد از زحمات زیاد دوباره، خلعت پوشیده می رود. و این حکایت در چهار مجلس تمام می شود، انشاءالله تعالی!

۲- طریقه حکومت زمان خان بروجردی و سرگذشت آن ایام، در چهار مجلس تمام می‌شود، بعون‌الله!

۳- حکایت کربلا رفتن شاه قلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه‌مراد میرزا حاکم آن‌جا در چهار مجلس.^{۲۴}

این سه نمایشنامه با عنوان «مجموعه‌ای مشتمل بر سه قطعه تیاتر منسوب به مرحوم میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله» چاپ شد.^{۲۵} منسوب شدن این نمایشنامه‌ها به میرزا ملک‌خان، از آن تاریخ به بعد، در نوشته‌های گوناگون مربوط به ادبیات ایران تکرار شد.^{۲۶}

سرانجام در سال ۱۳۳۴ خ. با انتشار مجموعه سندهای مربوط به نوشته‌های میرزا فتح‌علی آخوندزاده توسط آ. ع. ابراهیموف به زبان ترکی، آشکار شد که نویسنده این نمایشنامه‌ها میرزا آقا تبریزی است.^{۲۷}

میرزا آقا به گفته خود پس از خواندن نمایشنامه‌های فتح‌علی آخوندزاده، امکانی به نام «تیاتر» را می‌شناسد و خود به اندیشه نوشتن نمایشنامه می‌افتد. پس ترجمه «تمثیلات» آخوندزاده را رها می‌کند و خود این امکان را به کار می‌گیرد. امکانی که از آن برای افشا کردن ستمگری‌ها و فساد حکومت زور دوران استبدادی و خان‌خانی و دست‌نشانده‌گانش استفاده می‌کند. نگرش دقیق میرزا آقا به رفتار و روحیه شخصیت‌های نمایشش و جست‌وجوی صمیمانه‌ی او چنان است که گویی قصدی جز مستندسازی ندارد. اگرچه می‌داند این مستندسازی نمی‌تواند تا سالیان دراز منتشر شود.

«سرگذشت اشرف‌خان، حاکم عربستان در ایام توقف در تهران» نخستین نمایشنامه میرزا آقا تبریزی است.

در این نمایشنامه، تصویری از آنچه در حکومت پایتخت می‌گذرد می‌بینیم. در این سرگذشت، درمی‌یابیم که چگونه حاکمان و والیان، مقام خود را با پیشکش‌ها و هدیه‌ها می‌خرند و «يك گله قطاع‌الطریق جمع شده‌اند، یکی وزیر، یکی مستوفی، یکی کدخدا»^{۲۸} تا بخشی از آنچه حاکمان در ولایت‌ها از رعیت می‌چاپند، از دست او با هزار ترفند بیرون بکشند. زیرا «فلان فلان شده‌ها می‌روند، حکومتشان را می‌کنند، مردم را می‌چاپند و پول‌ها را جمع می‌کنند.»^{۲۹} حاکم ولایت عربستان که درس خود را خوب آموخته می‌داند که از آنچه چاپیده است: «سه هزار اشرفی در سه کیسه، پیشکش حضور همایونی است. و هزار اشرفی و اسب‌های طاووس و ترلان با چهار نفر کنیز و شش بار خانه سوقات ولایتی خدمت صدراعظم، و پانصد اشرفی و يك کنیز و دو بارخانه، برای میرزا طرارخان مستوفی.»^{۳۰}

اما کار به همین‌جا خاتمه نمی‌یابد. پول‌چلوفرشان، انعام پیشخدمت‌باشی سرکار آقا، خلعت‌بها و پیشکش حکومتی، انعام فراشهای پایتخت، میرغضب‌ها، قاپوچی‌ها و ریگ‌ها را باید بدهد و میرزا طرارخان با پشتیبانی صدراعظم، او را وامی‌دارد که مداخل سدانگك يك قریه را به او بسپارد و هزینه بنایی صدراعظم را هم بپردازد. رسوم فرمان و تعارف مهردار و مؤذگانی زابیدن زن آقا و... جای خود دارد. همین‌خان حاکم که می‌گوید: «حکومت به این قسم حرام است. من نمی‌دانم این‌جا شهر است یا گردنه. به‌حق خدا باز سرگردنه.»^{۳۱} تا دینار آخر را می‌پردازد تا دوباره خلعت حکومت بپوشد. او که هم‌کیشان خود را می‌شناسد، خوب می‌داند که در این حکومت بی‌اعتبار که خودش هم عنصری از آن است، حتی جانش هم در امان نیست.

در این نمایشنامه می بینیم که رشوه خواری و فساد اداری به عنوان يك شیوه معمول گذران زندگی به تمام اطرافیان حکومت سرایت کرده است:

فراش رقعہ می آورد. میرزا طرارخان اندرون است. خانه شاگرد می خواهد برود اندرون.

فراش: [به خانه شاگرد] «ای آقازاده بیا! داداش این کاغذ را بده خدمت خان، جواب را بگیر بیارا»

خانه شاگرد: بابا برو پی کارت! من هزار کار دارم. همین جا باش تا خان خودش بیرون بیاید.

فراش: «قربان بیا این جا.» [يك قران می گذارد توی مشت خانه شاگرد] برو زود قربان جواب بیار.»

خانه شاگرد: [از ذوق می جهد] «وایست! الان جواب می آورم برایت.»

در این گیرودار خان حاکم از شب هایش هم غافل نیست و بساط عیش و عشرتش با سکینه کاشی به راه است، آن چنان که از چشم نایب کدخدا که پشت عمارت او کشیک می دهد، پنهان نمی ماند. در پایان نمایشنامه اشرف خان پس از پوشیدن خلعت حکومت می رود تا «ده مقابل مداخل کند.»^{۳۳} آخوندزاده که تکیه اش به شکل تماشاخانه های اروپایی است برای میرزا آقا می نویسد:^{۳۴} «نامه شیرین شما رسید. تصنیف شما را خواندم و شما را هزار تحسین و آفرین می فرستم و از غیرت و ذوق شما وجد می کنم و امیدوارم که در این فن شریف که به اصطلاح فرنگیان دراما [نمایش] می نامند، همیشه صرف اوقات خواهید کرد و ترقیات زیاد خواهید نمود و به دیگر هموطنان و هم زبانان و هم کیشان خودتان در این فن راهنما خواهید شد. اما چون هنوز اول کار شماست، لہذا مرا لازم است که پاره ای قصورات آن را برای شما نشان بدهم که بعد از این با بصیرت بوده باشید تا به تصنیف شما در این فن و از هیچ کس جای ایراد نشود

و تصنيف شما مقبول خاص و عام گردد. قبل از شروع به تعداد قصورات بايد دانسته باشيد كه تياتر [تماشاخانه] چه چيز است.

«تياتر عبارت است از يك اتاق بلند و وسيع الفضا كه در توى آن از سه طرفش متصل به ديوار حجره هاى كوچك تحتانى و فوقانى رو به طرف رابع تان تعبيه يافته است. اهل ولايت از اشراف و تجار و كسبه و از هر صنف مردم كه ميل داشته باشند ذكوراً و اناثاً شبها با اجرت دخول، داخل اين اتاق شده، در حجره ها و بعضى در زمين اتاق بر سر صندلى ها مى نشينند و نظاره مى كنند و گاه گاه شاه مملكت نيز با عيال و اطفال خود به تياتر تشريف فرما مى شود و در حجره هاى كه براى او مخصوص است، مى نشيند. آن وقت، ماهران فن دراما كه ايشان را به اصطلاح فرنگيان آقتور [بازيگر] مى نامند هريك با لباس و وضع مخصوص داخل اتاق شده شبیه سرگذشتى را كه پيش از وقت معين شده است، مى آورند و نظاره كنان [تماشاگران] مكالمات ايشان را استماع مى کنند...»

آخوندزاده سپس به «قصورات» مى پردازد: «... پس در مطالب سرگذشت، هر كيفيتى و عملى و حرفى كه فى الجمله استهجان دارد، بايد هرگز وقوع نداشته باشد. در اين صورت در سرگذشت اشرف خان نقل خلا و لفظ نجس و لفظ سكسكه جواز ندارد، بايد عوض شود... در فن دراما، قاعده اين است كه در آخر مجلس اگر ممكن است جمع اعضاى مجلس ها به يك جا جمع آيند و هرگاه اجتماع همه ايشان امكان نداشته باشد بارى اقلا دو ثلث ايشان بايد در آخر مجلس به يك جا جمع شوند و مكالمه خودشان را به اتمام برسانند و سرگذشت را تمام كنند، اما در سرگذشت هاى شما

اعضای مجلس در آخر سرگذشت به يك جا جمع نمی‌شوند...
 غرض از فن دراما، تهذیب اخلاق مردم است و عبرت
 خوانندگان و مستمعان، پس باید در نزد اشرف‌خان [در
 سرگذشت اشرف‌خان] ندیمی نیز بوده باشد که رفتار و عمل
 او را با رعایای عربستان، در هر موقع که اشرف‌خان را به
 پول دادن مجبور می‌کنند به او تمداد بکند. مثلاً در ابتدای
 تصنیف، گویا نوشته‌اید آخوند محسن، معلم فرزند اشرف‌خان
 و ندیم او که او را نیز با خود به پایتخت آورده است [باید]
 هر وقت که اشرف‌خان از ستم شخص اول [صدر اعظم] و
 طرارخان مستوفی داد و فریاد می‌کند، آخوند محسن به او
 بگوید:

آخوند محسن: «خان، آیا من به شما مکرر نمی‌گفتم که
 با رعایای فلان محل چنان و چنان رفتار مکن، مظلّم به‌گردن
 بگیر، آه و ناله این بینوایان بی‌اثر نخواهد ماند.»

«از این قبیل چیزها در هر دفعه با عبارات مختلفه که
 جمیع اعمال و حرکات اشرف‌خان در عربستان به مستمعان
 آشکار و معلوم گردد. و در جواب سرزنش‌های آخوند محسن،
 اشرف‌خان نیز باید با اقسام مختلفه از عمل و کردار خود
 در عربستان اظهار افسوس و ندامت بکند.

«علاوه بر این طوری بکند که اشرف‌خان، جمیع پول‌های
 خود را بدهد، مقروض هم گردد، باقی‌دار هم ماند، و از عمل
 و رفتار خود در عربستان از درون دل پشیمان شود، و دوباره
 خلعت حکومت نپوشد. از حکومت و امارت که برای او به‌غیر
 از مرارت و ندامت نتیجه‌ای نبخشیده، توبه‌کند. با خدای خود
 عهد و پیمان بندد که اگر از این ورطه خلاصی یابد، برود
 در ملک موروثی خود ساکن شود. و از جمیع اسم و رسم و جاه
 و جلال چنین دولت بی‌نظم و اعتبار طمع بریده، تا آخر عمر

گوشه نشین باشد. بعد از این او را به نوعی خلاص بکنید. «نقل سکینه کاشی را نیز در این سرگذشت باید انداخت و اشرف خان را آدم معقول و با آبرو باید نمود. نایب کدخدا به بهانه دیگر از او پول بطلبید. از آن طرف طوری بکنید که شاه به بهانه ای به شخص اول و طرارخان غضبناک شود، جمیع مایملک ایشان را از دست ایشان بگیرد، و ایشان را مفلس و رسوا بکند که خسرال دنیا والاخرت بشوند، چنان که مکرر مشاهده کرده ایم...»

آشکار است که تأکید آخوندزاده بر آن است که نخست تماشاخانه ای اروپایی به میرزا آقا بشناساند. او می خواهد به این وسیله، به میرزا آقا بفهماند که چگونه باید بنویسد تا بشود در چنین جایی به نمایش در آید. دیگر آن که تکیه آخوندزاده در به کار بردن برخی لفظها و عبارتها بر اصل های نمایشنامه نویسان نو کلاسیک اروپایی است، یعنی تکیه بر کار کسانی که «استادان فن دراما مانند شکسپیر و مولیر» هستند. با وجودی که آشنایی آخوندزاده برشگردهای کار و اصل های به کار گرفته شده در این نمایشنامه ها آن چنان که از «تمثیلات» پیداست، چندان هم عمیق نیست. از سویی گمان می رود که آخوندزاده از وجود تقلید ایرانی چندان اطلاعی ندارد یا آن را نادیده گرفته است.

در آن دوران، گروه مقلدان سابقه ای دراز و جایگاهی بلند داشتند. تا آنجا که خبر داریم طلحك یا تلحك مسخره سلطان محمود غزنوی و بعد از او مشهورترین این مقلدان، کل عنایت مسخره شاه عباس صفوی بود. «اسمش کربلایی عنایت بود و او را بدین مناسبت کل عنایت» می خواندند، ولی شاه عباس کل را مبدل به کچل ساخته بود و او را کچل عنایت می نامید.^{۲۵} مردم اصفهان او را شخصیتی فوق العاده

می‌دانستند. او ندیم شاه عباس بود. مطالبی شگفت‌انگیز دربارهٔ استعداد هنری و خوشمزگی‌های او نقل می‌کنند، بسیار حساس، سریع انتقال و تیزهوش بود. هر وقت میل داشت با يك ژست بسیار ساده بدن خود، اشخاص را به‌خنده می‌آورد^{۳۶}. حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در آخرین سال‌های سده نوزدهم به طنز می‌نوشت که در ایسران «سخره و هذیان‌گوی... خیلی هستند. از مطربان و رقاصان هم خیلی هستند که نفوذ و قولشان در نزد امرا و وزرا پیشرفت دارد. تماماً ماشاءالله نسبت خانی و معتمدی دارند»^{۳۷}

اما میرزا حسین تحویلدار «این‌گونه الواط» را آینهٔ «مقبحات عوام» می‌خواند که از آنها فایده‌های بزرگ به ظهور رسیده و «در بسیاری از موارد مهمات بزرگی از لطایف این جماعت صورت‌پذیر شده است.» این نویسنده از جمله ماجرای را در اصفهان به یاد می‌آورد که هنگام «تشریف‌فرمایی موبک همایون شاهنشاه غفران‌پناه» روی داده است. در آن زمان، «مبهرها و قراولخانه‌های شهر جمیماً چاتمئ سرپاز یا مستحفظ، از خان‌ها تفنگ می‌خواستند و از اعیان و ملاها مقصر، از ساکنین بلده و دهات سیورسات، از مالکین و عمال شهر و بلوکات هشتاد هزار تومان بقایای لاوصول سنوات. ملاهای بلد بدنام، اکابر و ارکان متهم، اعیان و اشراف مشحوف، الواط خونخوار، مفسدین مخفی، کسبه و زارعین مستأصل، سلطان زمان در غضب،... برات‌داران نابلد به اشخاص ناشناس آویخته، آحاد ناس به‌ذکر و انفسا گرفتار، فردی از افراد را یارای گفتار نبود. عاقبت تدبیر شفاعت به دست تقلید این جماعت بود که روزی جهت تفریح شاهنشاه مبرور، بقال بازی و اسباب‌خوانچه به حضور مبارک بردند.

از تمثال لغو، مانند بی‌اعتدالی‌های اتراکک و مستحفظین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند. همان روز از خاصیت این حکمت عملی موکلین ممنوع، متهمین معاف بقایا بخشیده شد.^{۳۸}

همین مؤلف در مورد تقلیدچی‌های اصفهان می‌افزاید که این «الواط، مناسب‌دان و لطیفه‌پرداز و بدیهه‌گو و ظریف و با مزه و هریک در مضاحك مشهور، به نوعی که عباراتشان نوشتنی بود. «آنها» با این کسب و کار غالب عری و بری از محاصی و مواظب نماز جماعت آداب شریعت» اند.^{۳۹}

رضوانی از لوطی‌های معروف آن زمان: لوطی جبار اردبیلی، آقا شیپور، آقا کرنا و مانند اینها نام می‌برد که هریک هنرمندانی بنام بوده‌اند. مثلاً لوطی جبار که بعدها در يك کارخانه در باکو نجاری پیشه می‌کند در ساختن شكلك استاد بوده، از حیوانات تقلید می‌کرده، در رقص‌های کمیک و آکروباتی [معلق بازی] مهارت داشته، میم [لال بازی] اجرا می‌کرده، آواز می‌خوانده، قصه‌های شاد می‌گفته و به تنهایی يك کمدی کامل را بازی می‌کرده و با این که بند بازی در اواخر سده ۱۸ از میان می‌رود «او هنوز در بعضی از نمایش‌های خود با دو ماسک [صورتك] متفاوت بازی می‌کرده است»^{۴۰} و یا آقا شیپور که به قول همین نویسنده از فرهنگی عالی برخوردار بود. زین‌العابدین مراغه‌ای در سیاحتنامه ابراهیم بيك در صفحه ۲۲۱ درباره آقا شیپور به‌طراز می‌گوید «مانند خر عراعر می‌کند به قسمی که اگر کسی آواز عراعر او را بشنود و رویش را نبیند، گمان می‌کند خر واقعی است ... تقلید شتر و گوسفند و گربه و سگ را به نوعی درمی‌آورد که کسی تشخیص اصل را نمی‌دهد.» با این همه

یادآوری می‌کند که او «به صدراعظم و وزرا حرف زشت و فحش می‌گوید... بالاتر از آن به حرف بد گفتن از آنها پول می‌گیرد... و به فقرا می‌دهد... در نزد همه کس گستاخ است، حتی يك روز شنیدم به قبله عالم هم گستاخی کرده ناسزایی گفته بود.»^{۴۱}

«حسین نوربخش در کتاب کریم شیره‌ای دلک مشهور دربار ناصرالدین شاه می‌نویسد: «اسماعیل بزاز و حاج کاظم ملك [ملك التجار] که در میان مردم شهرتی به سزا یافته بودند... هر دو به دربار رفت و آمد داشتند و مورد توجه شخص ناصرالدین شاه بودند.»^{۴۲}

اما در میان لوطیان سده نوزدهم از همه مشهورتر و هنرمندتر که نام او در میان عامه مردم همچنان به عنوان هنرمند به جا مانده، کریم شیره‌ای معروف است. عبدالله دستوفی می‌نویسد: او «نایب نقاره‌خانه و درحقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را تحت اداره داشت، نایب رئیس بوده. نقاره‌چی‌ها را تحت اداره داشت و به مناسبت [موقعیت] خود بردسته‌های مطرب درجه دوم و سوم و غیر دولتی شهر هم ریاست کرده و دعاوی آنها را ختم می‌کرد... چون مرد بدله‌گوی خوشمزه‌ای بود، در دربار و خلوت شاه رخنه کرد، دلک درباری شده بود و کم‌کم به همه کس لیچار می‌گفت. در بدله‌گویی‌های خود نمکی داخل می‌کرد که طرف تعرض واقع نشود... درباری‌ها و سایر رجال هم برای این که از زبان او مصون باشند، هر يك به او باجی می‌دادند.»^{۴۳}

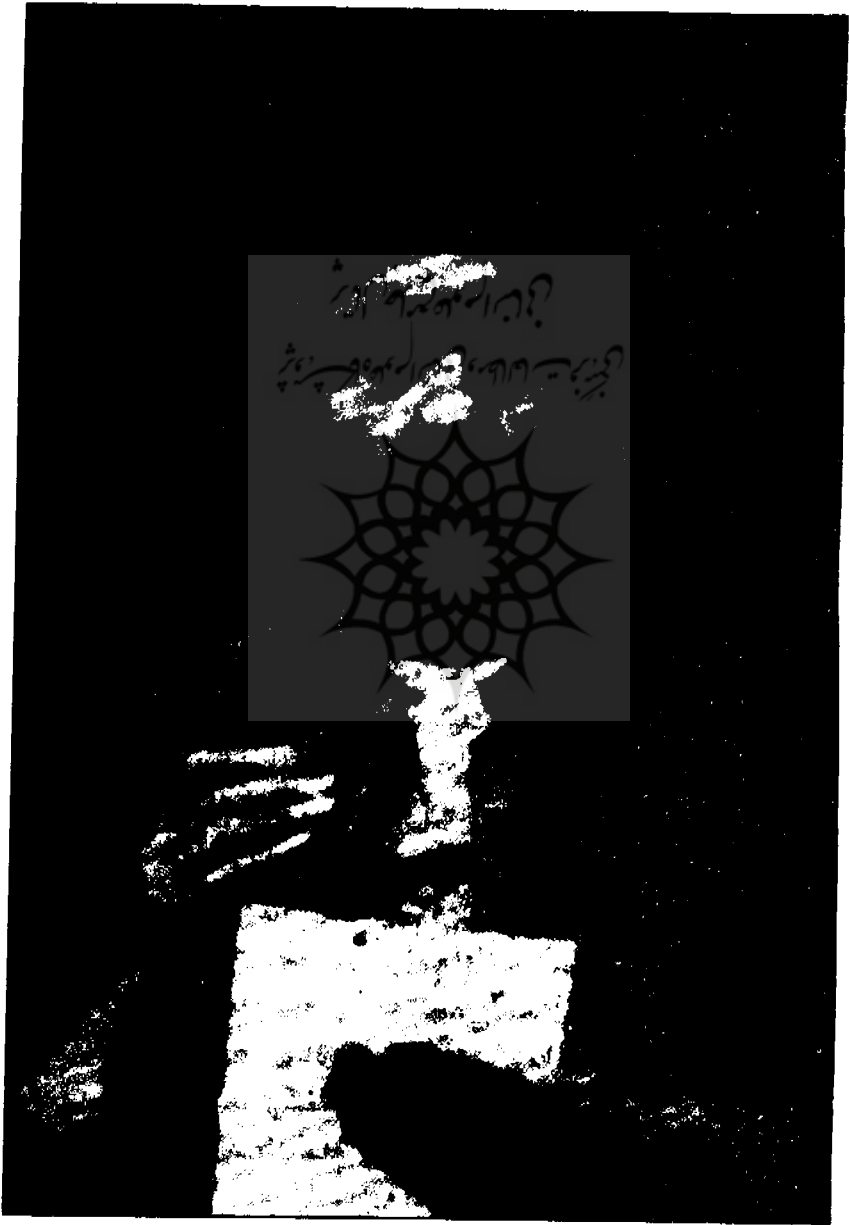
دوستعلی معیرالملک در مورد تفریحات و نمایش‌های روز سوم عید ضمن اشاره به قوچ بازی، خرس بازی، میمون بازی، بندبازی و کشتی‌گیری می‌نویسد: «کریم شیره‌ای و اسماعیل بزاز دو مسخره معروف در آن میان حاضر و برای خنداندن شاه

آنچه از پير استاد به ياد داشتند به كار مى بردند. و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه نيز در يادداشت‌هاى روزانه خود از كريم شيره‌اى و نمايشنامه انتقادى او كه در آن ارتش آن زمان را مسخره کرده چنين ياد مى كند: «روز دوشنبه بيست و يك جمادى‌الاول سال ۱۲۹۹ قمرى، بعد از ناهار شاه مارا خواست، وارد باغ شديم. عمله طرب بودند. كريم شيره‌اى و اتباع او، يعنى مقلدين، تقليد درآوردند. كشتى گرفتند. منجمله مشق اتريشى كردند. من به شاه عرض كردم نتيجه يك كرور خرج، اين شده كه مقلدين تقليد مشق طرز اتريش مى كنند.» به هرحال كريم شيره‌اى با اين كه دللك دربار ناصرالدين شاه بود به گفته اعتمادالسلطنه «مسخره ملى نيز محسوب مى شد و همراه دوست هنرمندش اسماعيل بزاز در جشن‌هاى بزرگ و اهياى شركت مى جست و براى مردم كوچه و بازار نمايش‌هاى ترتيب مى داد.» او آن قدر مورد توجه بود كه پس از مرگش، بسيارى از شوخ‌طبعان گمنام لطيفه‌ها ساختند و به نام او ثبت کرده‌اند و حتى نمايشنامه‌هاى را نيز به او نسبت داده‌اند.^{۴۴}

با زمينه‌هاى اين چنين درمى‌ياييم كه ميرزا آقا اگسر تماشاخانه نديده و شگردهاى نمايشنامه‌نويسى اروپايى را به خوبى نمى‌شناسد، اما تقليد ايرانى و شكل آن را مى‌شناسد و برشگردهاى آن آشناست. براى او تغيير زمان و مكان و حركت در فضاي داستان‌پردازى در صورتى كه موضوع را به پيش ببرد، مجاز است. تغيير جا و مكان مى‌تواند بايك حركت، مانند دور صحنه گشتن كه در تقليد و تعزیه هردو مرسوم است، نقل شود بى‌آن‌كه به تغيير صحنه نيازى باشد. شخصيت‌پردازى كم و بيش، همان طرح شخصيت‌هاى نوعى و قالبى است. در تحرك يعنى پيش بردن داستان، آن هم نه در



میرزا فتحعلی آخوندزاده



ميرزا آقا تبریزی

جریان تحول و تکامل شخصیت‌ها، بلکه در جهت پیش بردن موضوع، کنایه ممکن است تا آنجا که نیاز موضوع طلب می‌کند، به کار برده شود و به کار بردن هر لفظ - خلا و سبسکه و غیره - مجاز است. به این ترتیب درک میرزا آقا از شکل نمایش، شگردهای به کار برده شده در تقلید سنتی ایرانی است. اما میرزا آقا در این قالب، مضمون‌هایی نو مطرح می‌کند. مضمون‌هایی که متناسب با نیازهای جامعه او است و آغاز یک تحول شگرف در شکل و محتوای تقلید ایرانی و دگرگون کردن آن است به نحوی که ممکن بود با نیازهای جامعه، در شرایط تاریخی آن روز وفق یابد و به پیش رود و اگر امکان اجرا و طرح می‌داشت، تماشاگران آگاه خود را هم بیابد. امامی بینیم که نه امکان اجرای این گونه نمایش‌ها بود و نه حتی امکان طرح آنها به شکل نوشته.

آخوندزاده از میرزا آقا که به قول خودش قصدش تصویر کردن بی‌کم و کاست وضع آن دوران است، می‌خواهد که به دست‌آویزهای اخلاقی بیاویزد. یک شخصیت ناصح طرح کند تا همه را به راه راست بیاورد، از حاکمی که عمری مردم را چاپیده و در پایتخت مبلغی از آن‌چه باستم‌گرد آورده، می‌باید به پایتخت‌نشینان رشوه بدهد، یک شبه شخصیتی شریف و توبه‌کار بسازد که «از جمع اسم و رسم و جاه و جلال چنین دولت بی‌نظم و اعتباری طمع بریده و تا آخر عمر گوشه‌نشین باشد.» و سرانجام «او را به نوعی» خلاص کند و از او «آدم معقول و باآبرو» بسازد و از نقل ماجرای سکینه کاشی بگذرد. از شاه هم‌که در رأس و سردمدار این نظم است، شخصیتی بسازد که «به بهانه‌ای به صدر اعظم و طرارخان غضبناک شود، جمع مایملک ایشان را از دست ایشان بگیرد و ایشان را مفلس و رسوا بکند که خسر الدنيا والاخرت

باشوند، چنان که مکرر مشاهده کرده ایم...» زیرا که «در فرنگستان، مصنفان این فن، برحسب استعداد هر يك از ایشان، به درجات عالیّه رسیده اند و بلندنامی و اشتهار فوق العاده یافته اند و مقرب بارگاه سلاطین شده اند و مستحق تمجید ملت گشته اند.» اما برخلاف باور آخوندزاده، میرزا آقا در پی اصلاح يك نظم پوسیده و ضد انسانی و «مقرب بارگاه سلاطین» شدن نیست. زمان او، دورانی است که شاه به صدراعظم و طرارخان هایش، اگر در جهت حفظ نظم موجودش باشند هرگز آن چنان غضبناک نمی شود که «مفلس و رسوا» شوند. اما اگر حتی در جهت اصلاح امورش هم باشند، بی هیچ بهانه ای غضبناک می شود و آنها را به تبعید و مرگ محکوم می کند. میرزا آقا، نظم حاکم را چنان يك پارچه می بیند که نمی تواند حتی با فرض محال، اصلاح يك عنصر آن را به چیزی بگیرد تا در پی اصلاح عنصرهایی از آن، آن هم از راه تصنیف نمایشنامه، برآید. او به تقدیر و شانس و اخلاق، آن هم اگر يك شبه حاصل شود - اعتباری نمی گذارد. اما میرزا آقا به یکی از اساسی ترین و مهم ترین عنصر در اجرای نمایش تکیه دارد. آن عنصر تماشاگر است. ببینم روی سخن میرزا آقا با کدام تماشاگر است!

پیدا است که روی سخن میرزا آقا با حکومت و شاه و جیره خواران آن نیست تا آنها را به راه راست هدایت کند و از آنها يك شبه آدم های معقول بسازد. در این جا، شکل اجرایی تقلید، با ارزشترین نقش را در ذهن میرزا آقا بازی می کند و آن طرح مخاطب است. مخاطب برای او، عنصری از اجتماع است که تمام فشار مالیات ها، در به دری ها، زورگویی ها و بی قانونی ها را بردوش دارد. عنصری که با نام رعیت و ملت، دانسته یا ندانسته این وضع را تحمل

می‌کند. او در پی شناساندن پایه‌های این نظام به آنهاست که تماشاگر بالقوهٔ او هستند.

برای میرزا آقا، جایی به نام تماشاخانه با تمام زرق و برق و رسم و رسومش و به آن‌چه که برای آخوندزاده پذیرفتنی است، مطرح نیست. چون در ایران وجود ندارد. برای آخوندزاده، تماشاخانه جایی است که «اهل ولایت از اشراف و تجار و کسبه و هر صنف مردم که میل داشته باشند، سر صندلی‌ها می‌نشینند و... گاه‌گاه شاه مملکت نیز باعیال و اطفال خود به تیاتر تشریف‌فرما می‌شود و در حجره‌ای که برای او مخصوص است، می‌نشیند.» اما صحنه، برای تقلید هرفضای بازی است که گروه بتواند بساطش را پهن کند. تماشاگر هم به‌طور معمول مردم زحمت‌کشی هستند که اگر فرصتی بیابند و از کار فارغ شوند، برای تماشای تقلید برگرد بساط گروه جمع می‌شوند و بی‌آنکه پولی از پیش پرداخته باشند، در صورتی که دل به تماشا دادند، سکه‌هایی نثار بازیگران خواهند کرد. اگر چه هدف تقلید ابتدایی، تنها خنداندن تماشاگر است و هدف آن، در بیشتر موقعیت‌ها طرح موضوع‌های سطحی، ایجاد یک وضع مبتدل یا حادثه-آفرینی لحظه‌ای و با مزه است، اما هدف تقلیدهای میرزا آقا، تمسخر و طنز تلخ از شرایط پوسیده و فاسد حکومت و قدرت دوران خود اوست. او موفق می‌شود با این دیدگاه و با در نظر داشتن صحنه تقلید، درخشان‌ترین تصویر را از شرایط زمان خود طرح بزند.

دومین نمایشنامهٔ میرزا آقاتبریزی «طریقهٔ حکومت‌زمان خان بروجردی» است. این نمایشنامه، تصویری است از چگونگی حکومت حاکمان و آنچه که در حکومت آنها می‌گذرد. این نمایشنامه را می‌توان بخش دوم «سرگذشت اشرف‌خان» در

پایتخت دانست. «سرگذشت اشرف خان» شرح وضع و حال حکومت در پایتخت و چگونگی پوشیدن خلعت حکومتی بود و در «طریقه حکومت زمان خان بروجردی»، چگونگی رفتار حاکمان در ولایت تصویر می شود. در این نمایشنامه می بینیم که چگونه خان حاکم، راه و رسم حکومت مرکزی را با هزار حيله و مکر در ولایت تکرار می کند و با یاری بدکاره ها و پاپوش دوختن برای این و آن و هزار حيله، «مداخل» می کند. اما رسیدن به این هدف، راه و روش خود را دارد. به قول خان حاکم: «باید این اوایل خود را به مردم بی طمع و با انصاف نموده و از دزد و دغل و شراب و روسپی متوجه شد...». اما این در حالی است که خود حاکم و اطرافیانش به خوبی به موقیبت خود آگاهند. به گفته میرزا جهانگیرخان در همین نمایشنامه: «شما ضامن بهشت و دوزخ که نیستید. چند صباحی که حکومت دارید، چهارشاهی مداخل بکنید و راه بروید. این حکومت اعتباری ندارد. فردا یکی پیدا می شود و پیشکش می دهد، حاکم می شود. تا این طور نشده شری، شلتاقی، تقی بگیری، نقی ببندی، رشوه ای، مداخلی آخر...» پس دست به کار می شوند. ارطانوس طعمه مناسبی است. ارطانوس که به قول خودش «دیوان سالی هزار تومان پول می گیرد. دو یست تومان بیشتر کلانتر و کدخداه شلتاق می کنند» مجبور می شود «بیست تومان پیشکش حاکم، ده کله قند، يك کوپ عاراق [عرق] رازیانه به فراشباشی رشوه بدهد تا مزاحمش نشوند. فراشباشی راه های مداخل بیشتری هم دارد:

فراشباشی: «ها! ها! ها! کوكبشاه و یزدی خانی! دیگر بهتر از این نمی شود. عاشقکش طرار و گوشیر، از همه شیوه اطلاع دارد. البته او را بپزید یکی از این تاجرهای کلفت را دام ببندازد! بگیرید

بلکه دوپست سیصد تومان دست بیاید.»

کوکب خوب می‌داند که بیش از قربانی شرایط موجود، نیست: «پریروز قند و چای و یک سرداری برای فراشباشی فرستادم... برپدر این کار لعنت! هرچه بدتر من پاره می‌شود، زن آقای فراشباشی در حمام‌ها از سایه سر من صاحب سوزنی ترمه می‌شود.»

کوکب برای حفظ خود به حیل‌های فراشباشی، تاجری را سرکیسه می‌کند تا مبلغی به جیب حاکم و دهباشی و دیگران بریزد.

آخوندزاده درباره این نمایشنامه می‌نویسد:

«... از همه سرگذشت‌های شما، نقل کوکب و دهباشی قاسم به‌ترو دلنشین‌تر است. اسم این سرگذشت را «سرگذشت دهباشی قاسم و کوکب» بنهید. چون که زمان‌خان در این سرگذشت چندان عمل ندارد. بعد از آن طوری بکنید که حاجی رجب [تاجر] از عمل خود منفعل گردد، از [روسپی دوستی] و شرابخواری توبه کند و هم او را قدری جوان‌تر به نظر بدهید. بعد از این خواننده متوجه کوکب است. حسن و رعنائی و دلربایی او را قدری زیاده‌تر وصف بکنید و زیاده‌تر واضح بنویسید که گویی او خودش حاجی را به شبیه میلش به طاووس، از دیدار خود محروم کرده است، و حاجی رجب به اختیار خود از او کناره‌جو شده است و در حقیقت به طاووس میل ندارد، بلکه از عشق کوکب بی‌آرام است. و در آخر طوری بکنید که کوکب از سخاوت و جوانمردی حاجی رجب بسیار متأثر شده با خلوص نیت در دل خود از حیل‌های خود پشیمان بشود، و به حاجی رجب از ستم این حکام بی‌مروت و این بی‌هنران و تن‌پروران بی‌غیرت به‌مقام شکایت آید و بگوید که ایشان چگونه ناجوانمرد و ناکس و

رذيل الطبع اند که رزق خودشان را از وجه کسب ما ضعفا با شر و شلتاق تحصيل می کنند، به عوض این که به تجارت و زراعت و ولايت رواج و رونق دهند و به آبادی و معموری قریه ها بکشند، خودشان نیز بهره یاب شوند و به دیگران بهره برسانند. بعد از این از حاجی رجب استدعا بکنند که او را به کنیزی قبول نماید و او را به حباله نکاح خود در آورد. يك پارچه نان خود را از او دریغ ندارد و او را از چنگ آن دنی طبعان خلاص کرده، از رسوایی دنیا و عذاب آخرت نجات دهد. حاجی هم گویا این بخت را از خداخواهان [بوده است]، در کمال شادی به این تکلیف رضا می دهد و او را به زنی قبول می کند، سرگذشت تمام می شود.»

نظر میرزا آقا در انتخاب این نام، طرح و تصویر راه و رسم و فساد حکام و ولايت است. بنا بر این تغییر نام نمی توانست مورد نظر او باشد. نیت آخوندزاده، راهنمایی تمام آدم ها از حاکمان تا بدکاران است. او می خواهد آنها را به کارهای مفید اجتماعی وادارد. او سبب های تمام این بدبختی ها را که از حکومت سرچشمه گرفته است، نادیده می گیرد. او می انگارد که با وجود چنین حکومتی، می شود طوری کرد که کوکب «از چنگ این دنی طبعان خلاص» شود. و «از رسوایی دنیا و آخرت نجات» یابد.

بیشتر پرداختن به شخصیت کوکب هم برای میرزا آقا موردی ندارد. چون آنچه را که مورد نظر او است در حاشیه قرار می دهد. در این نمایشنامه، شگرد نشان دادن چهره واقعی حاکم و اطرافیان او، طرح شخصیت ها - به ویژه شخصیت کوکب، قابل توجه است. شخصیت کوکب کامل ترین و برجسته ترین شخصیت های این نمایشنامه است. از گفته ها و شخصیت اوست که به عمق فساد ناشی از حکومت استبدادی

پی می‌بریم.

«حکایت کربلا رفتن شاه قلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه‌میرزا» سومین نمایشنامه میرزا آقاست. این نمایشنامه ضمن نشان دادن آن که راهزنان همدیگر را خوب می‌شناسند و اگر مقام و موقعیت‌شان به خطر نیفتد، از دادن يك سکه هم به‌عنوان باج، خودداری می‌کنند، تقلیدی است از حال و هوا و ویژگی‌های شاهزاده‌ای نوعی که سرانجام ادارهٔ مملکت به‌دست باکفایتش سپرده خواهد شد. اگر چه شاه وقت، نمونه‌ای زنده از او است. شاه‌قلی میرزا در راه سفر به کربلا، خیال خام رشوه گرفتن از شاهزادهٔ حاکم کرمانشاهان را در سر می‌پرورد. شاه قلی میرزا «مردی بسیار متکبر، مشکل‌پسند و باریک‌بین اما، احمق و زودرنج» است.

آدمی که از دیدن يك قلیان نمی‌تواند بگذرد که: «این قلیان برای راه بغداد خوب است نه برای این جاها»، حتی از خم کردن گردنش برای شستشو خودداری می‌کند و می‌گوید: «آقا شفیع، بیایم جام را بردار و نزدیک ریش ما نگاه دار! این طوری گردن ما درد می‌آید.» او عقیده دارد که «دولت و مداخل، مرد را با سلیقه و درستکار می‌کند... من سال دوازده ماه یا با صدراعظم دولت، کشاکش تیول دارم یا با مستوفی‌های گمرک آدم‌خوار زد و خورد رسوم دارم...» اما شماها «بخورید مداخل‌های کرمانشاه را! بخورید، تنهای تنها».

به قول خودش: «ماکه در نظم و نسق، عدیل نداریم، در تهران می‌خواهیم و پدر تو [شاهزادهٔ حاکم کرمانشاه] با آن بی‌عرضگی، حکمران کرمانشاه می‌شود. آی داد و بی‌داد! چه دنیای سفله‌پرستی! تف بر تو.» بعد تصمیم می‌گیرد که:

«اطفال در گهواره از ترس» او به خواب نروند. زیرا باور دارد «همین که دو نفر گوش دماغ کردی، سرچهار نفر مثل گوسفند سر بریدی»، مداخل می‌رسد؛ اما همین‌که شبی ترتیب خوش‌گذرانی برایش فراهم می‌کنند و به اشارهٔ ایرج میرزا - فرزند خان حاکم - سروصدای چند نفر بلند می‌شود، حضرت والا «مرد و مردانه غش می‌فرمایند». پس از این او را با فریبی به «خلا» می‌اندازند. شاهزاده «از هول‌جان، گاه ریش می‌کند و گاه نظر می‌کند و گاه بی‌هوش می‌شود.» جای او را عوض می‌کنند. اما شاه قلی میرزا توان رفتن ندارد.

شاه قلی میرزا: «نمی‌توانیم راه برویم. پاهای ما از حرکت افتاده است. آشفیع دخیلم! ... داریم! زود باش ما را به جایی برسان.»

شفیع بیگ زود شاهزاده را به طویله می‌رساند. با ایرج میرزا، بازوی نواب اشرف والا را گرفته، بلند می‌کنند، می‌گذارند توی آخور. پالانی به رویش می‌گذارند.

شفیع بیگ: «شاهزاده جان دخیلم! نفست در نیاید که همه به کشتن خواهیم رفت.»

شاه قلی میرزا: «چشم شفیع‌جان، چشم!»

در این بین از زور صدمه، تلنگ نواب والا در می‌رود.

شفیع بیگ: «آقا جان، من می‌گویم نفس نکشید، شما صدا می‌کنید؟»

شاه قلی میرزا: «خیر، صدا نبود، آروغ زدیم، روده‌های ما در شکم متحرک است و قلب ما آرام ندارد.»

سرانجام شاه قلی میرزا را با چادر و چاقچور زنانه، از مه‌لکهٔ ساختگی دور می‌کنند تا دیگر هوس رشوه‌گیری و دست‌درازی به آنچه دیگران با رشوه دادن به حکومت مرکزی می‌چاپند، نکنند.

آخوندزاده از طرح این موضوع و به مضحکه کشیده شدن افراد «خاندان سلطنت»، چنان تکان می‌خورد که دربارهٔ این

نمایشنامه در همان نامه به میرزا آقامی نویسد: «... سرگذشت شاه قلی میرزا سراپا بد است. آن را بسوزانید. به ارباب خیال شایسته نیست که این قبیل چیزها را به قلم بیاورد. ایرج میرزا [فرزند حاکم کرمانشاهان] حرکت بدی کرده بر سر عموی خود [شاه قلی میرزا] رسوایی فراهم آورده است، والسلام. این قبیل حرکت فیما بین مردم عمومیت ندارد. بازیچه‌ای لغو و بی‌مزه است. با استهجانان زیاد، منافی شروط دراما که شنیدنش به اکثر طبایع خوش نمی‌آید. خاصه که رسوایی در حق یکی از افراد خاندان سلطنت حالیه است و احتمال خطر دارد.»

«حکایت عاشق شدن آقا هاشم خلخالی به سارا نام، دختر حاجی پیرقلی و سرگذشت آن ایام»، چهارمین نمایشنامه میرزا آقاست. «حکایت عاشق شدن آقا هاشم خلخالی»، نمایشنامه متفاوتی است که میرزا آقا دست به نوشتن آن زده است. او در این نمایشنامه، به ثروتمندانی که تنها مال و ثروت برایشان مطرح است و ازدواج، یک معامله، می‌پردازد. این تنها نمایشنامه‌ای است که تصادف به آن راه پیدا کرده است و به سرانجامی خوش و تصنعی می‌انجامد. گمان می‌رود که میرزا آقا، تحت تأثیر نمایشنامه‌های آخوندزاده آن را نوشته باشد.

این سست‌ترین کار میرزا آقاست. اگرچه واقعیت، در این نمایشنامه هم از نظر او دور نمانده. آقا هاشم شخصیتی است معمولی که عاشق دختر ثروتمندی می‌شود. عشق او را به هردیوانگی می‌کشاند. برادرهای معشوق، آدم‌های متعصبی هستند و مادر سارا مادری است دلسوز و ساده. آخوندزاده در انتقاد بر این نمایشنامه می‌نویسد:

«سرگذشت آقا هاشم چون که او بی‌چیز و بی‌مال است،

طوری بکنید که باری فرزانه و با سواد و با وقار به نظر آید. به علت این که خواننده یا مستمع، مایل به طرف اوست و طالب خوشبختی اوست. در این صورت روا نیست پاهای او را به فلك بگذارید و او را مجنون صفت بنمایید. دیگر، معشوقه او را برای آب آوردن بر سر چشمه می فرستید، ملاقات ایشان را در محل دیگر که باعث تحقیر هیچ يك از ایشان نشود قرار بدهید. «سارا دختری معمولی است و عاشق آقا هاشم. گفته هایش بی پرده و تصمیم هایش از روی سادگی است. در شخصیت او هیچ گونه پیچیدگی وجود ندارد. آخوندزاده در مورد سارا می نویسد: «دیگر، سارا دختری به نظر می آید بسیار بی شرم و بی حیا، مثل سوزمانی ها بل که زیادتر بدتر. این صفت مغایر طبیعت دختران است و مخالف شروط دراما. طوری بکنید که سارا با شرم و حیا به نظر آمده باشد. پس به جمع مکالمات او با مادر و سایرین تغییر بدهید و تریاك خوردن او را و يك مشمت از گیسوهای خود کندنش را، و بوسیدنش روی پای گلندام باجی رامنویسید. سارا تنها با آقا هاشم می تواند آزاد حرف بزند و هرچه دلش می خواهد بگوید.»

آخوندزاده در مورد گفتگوی حاجی پیرقلی به آقا هاشم که از روی عصبانیت و درماندگی و برای خلاصی از خواست آقا هاشم ادا می شود، می نویسد: «سهو عمده و در اشد مرتبه. مخالف شروط فن دراما این است که حاجی پیرقلی به آقا هاشم می گوید که: دخترم سارا را من خودم خواهم گرفت. به کسی نخواهم داد!

واویلا، مگر این چنین حرف ها را در فرنگستان در مجلس تیاتر پدر در حق دختر خود می تواند گفت؟ البته این حرف را تغییر بدهید.»

تصادف در این نمایشنامه، تنها در رساندن دو عاشق به یکدیگر نقش دارد، اما در زندگی شخصی آنها - از نظر مالی مؤثر نیست. میرزا آقا تصادف را چنان انتخاب کرده که تأکید دیگری باشد بر حرص و طمع ثروتمندان پول پرست. اما آخوندزاده عقیده دیگری دارد. او حتی بر تصادفی ناممکن تأکید می‌کند و می‌نویسد: «دیگر به جهت آقا هاشم نیز فکری باید کرد که از فقر نجات یابد. مثلاً برای عروسی او مجلس طوی [جشن] برپا سازید و جمعی از آشنایان و خویشاوندان او در مجلس طوی حاضر بکنید. در اثنای عیش، فراش را از طرف حاکم به نزد او بفرستید که بگوید: «آقا هاشم، مژده باد، عموی تو، فلان کس که در حاجی ترخان تجارت می‌کرد، وفات کرده است. چون وارثی نداشته است، جمیع دولت خود را که پنجاه هزار تومان است به اسم تو وصیت کرده است. تنخواه را فرستاده‌اند به قونسولگری [سفارت] روس در رشت. باید بروی قبض کنی.» صدای شادی از اهل مجلس بلند می‌شود، سرگذشت به آخر می‌رسد.»

اما در تمام نمایشنامه‌های میرزا آقا، مضحکه کردن شخصیت‌ها، طنز تلخ، هزل ویرانگر در تصویرکردن نظام حکومتی، فساد اداری، مناسبات ناهنجار حکومت استبدادی، مناسبات اقتصادی و تصویر شخصیت حاکمان و شاهزادگان وقت مورد نظر است. اینها همه رسواگرانه و بی‌پروا است و موفقیت آنها، مرهون همان طرح صادقانه واقعیت.

محور موضوع‌های طرح شده در این نمایشنامه‌ها به استثنای آخرین نمایشنامه، قدرت و حکومت است. این نکته‌ای است که در کارهای آخوندزاده، جز چند اشاره کوتاه در «مرد خسیس» آنجا که به حکومت و استنطاق روس اشاره می‌شود، هیچ جایی ندارد. میرزا آقا آگاهانه این مضمون‌ها

را به کار می‌گیرد. زیرا به گفته خودش: «اینهایی که بنده عرض کرده‌ام، معمول فیہ این زمان است. ناقل و منقول هر دو حاضر برأی العین دیده می‌شود و جای تأویل و تردید باقی نمی‌ماند.»^{۴۵}

نویسنده از چگونگی کار خود، آگاه است و برای احتیاط از میرزا فتح علی آخوندزاده می‌خواهد که «چند وقتی این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتہار آن برسد.»^{۴۶}

شکل به کار گرفته شده در تمام این نمایشنامه‌ها، تقلید عامیانه ایرانی است. شکلی که میرزا آقا می‌شناسد و نتیجه کار، تقلیدهایی است سیاه، تکامل یافته و درخشان که شاهکارهایی از طنز را بنا می‌کند. در حالی که آخوندزاده، به شرایط موجود تن می‌دهد و اصلاح آن را درس می‌پرورد، میرزا آقا در چهارچوب تقلید، شخصیت‌هایی خلق می‌کند که در قدرت و حکومت، به موقعیت ناپایدار خود آگاهند و آگاهانه به وضع نابسامان موجود تن می‌دهند و با این باور، برپایان يك دوران صحنه می‌گذارند. میرزا آقا موفق می‌شود با این شگرد، سرآمدن دوران استبداد قاجاری و آغاز انقلاب مشروطیت را نوید دهد. زیباترین و هنرمندانه‌ترین راه حل ناگفته پیدای دگرگونی آن شرایط در نمایشنامه‌های میرزا آقا، تماشاگرانی هستند که تماشاگر تقلیدهای مقلدان دوره‌گردند

- ۱- مطابق با ۱۲۸۸ ه. ق. / ۱۸۷۱ م.
- ۲- میرزا جعفر قراچه‌داغی مترجم عصر ناصری. او در سال ۱۲۵۰ ه. ق. / ۱۸۳۴ م. / ۱۲۱۳ خ. متولد شد. مدتی منشی جلال‌الدین میرزا، مؤلف «نامه خسروان» بود. پس از مرگ جلال‌الدین میرزا در سال ۱۲۸۹ ه. ق. با عنوان منشی تحقیق به خدمت وزارت عدلیه درآمد. در سال ۱۲۹۳ ه. ق. به خدمت وزارت انطباعات با سمت میرزا و مترجم ترکی مشغول کار شد. بعدها به‌عنوان سفر حج از ایران خارج شد، در تفلیس اقامت کرد و وارد سازمان دولتی روس شد.
- ۳- نام مجموعه «کتاب تماشاخانه» بود.
- ۴- فتح‌علی‌آخوندزاده (۱۱۹۲ خ. - ۱۲۵۷ خ.)
- ۵- «تمثیلات» در سال ۱۲۷۷ ه. ق. / ۱۸۶۰ م. / ۱۲۳۹ خ. در تفلیس مرکز قفقاز، به زبان ترکی آذربایجانی منتشر شد. در آغاز این مجموعه، یادداشت آخوندزاده درباره نمایش زیر عنوان «فهرست کتاب» آورده شده است.
- ۶- مطابق با ۱۲۹۱ ه. ق. / ۱۸۷۴ م.
- ۷- نگاه کنید به مقدمه «تمثیلات» نوشته فتح‌علی‌آخوندزاده، ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی با مقدمه باقر مومنی، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۴۹.
- ۸- نگاه کنید به «عروس و داماد» نوشته مولیر، ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی، با مقدمه و حواشی باقر مومنی. نشر سپیده، تهران، ۱۳۵۷.
- ۹- ص ۵، «چهار تیاتر»، میرزا آقا تبریزی، به‌کوشش باقر مومنی. ملحقات.
- ۱۰- سومین پادشاه سلسله قاجار (جلوس ۱۲۱۳ خ. - وفات ۱۲۲۶ خ.).
- ۱۱- مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ ه. ق. / ۱۸۵۱ م. / ۱۲۳۰ خ. در تهران، خیابان ناصرخسرو به اهتمام میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صدارت ۱۲۶۴ ه. ق. / ۱۸۴۷ م. - مقتول ۱۲۶۸ ه. ق. / ۱۸۵۱ م.) صدراعظم ناصرالدین‌شاه، چهارمین پادشاه قاجار ساخته شد. در زمان افتتاح مدرسه، میرزا تقی‌خان در فین کاشان در تبعید به‌سر می‌برد. این مدرسه با حضور ناصرالدین‌شاه و میرزا آقاخان نوری، صدراعظم و وزیران و معلمان ایرانی و فرنگی افتتاح شد. در این مدرسه که دانشگاهی کوچک برای ترویج دانش و هنر اروپایی بود زبان و ادبیات فرانسه، طب، علوم طبیعی، مهندسی، ریاضی، موسیقی و فن نظام تدریس می‌شد.
- ۱۲- در زمان سفارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار بعدی)

- در سال‌های ۱۲۷۵ ه. ق. / ۱۸۵۸ م. - ۱۲۷۸ ه. ق. / ۱۸۶۱ م.
- ۱۳ - مطابق با ۱۲۸۰ ه. ق. / ۱۸۶۳ م.
- ۱۴ - مطابق با ربیع‌الثانی ۱۲۸۷ ه. ق. / ۱۸۷۰ م.
- ۱۵ - نگاه کنید به «چهار تیاتر» میرزا آقا تبریزی. ملحقات. نامه‌های میرزا آقا تبریزی.
- ۱۶ - همان کتاب. همان جا.
- ۱۷ - ربیع‌الاول ۱۲۸۸ ه. ق. / ۱۸۷۱ م.
- ۱۸ - ۱۳۲۴ ه. ق. / ۱۹۰۶ م. - ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م.
- ۱۹ - این روزنامه از اول صفر تا آخر جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م. / ۱۲۸۷ خ. منتشر شد.
- در زمان کودتای محمدعلی‌شاه ششمین پادشاه قاجار و بمباران مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م. / ۱۲۸۷ خ. این روزنامه جزو روزنامه‌های مشروطه‌خواهان بود که تعطیل شد.
- ۲۰ - ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م.
- ۲۱ - فریدریش فن روزن Von Rosen ۱۸۵۶ م. -
- (۱۹۳۵ م.). در ۱۹۲۱ م. وزیر خارجه آلمان بود و مدت ده سال (۱۸۹۶ م. - ۱۹۰۰ م.) در ایران، ابتدا به عنوان سفیر آلمان در بوشهر و سپس وزیر مختار آلمان در تهران مشغول خدمت شد. او ایران‌شناس برجسته‌ای بود و به گردآوری نسخه‌های خطی و کمیاب کتاب‌های شرق علاقه داشت. رباعیات خیام و برخی از شعرهای حافظ و سعدی را ترجمه کرد. يك کتاب‌پراهنمای زبان و آموزش فارسی برای آلمان‌ها نوشت و خود واژه‌نامه‌ای به فارسی و آلمانی تهیه کرد و به فارسی هم شعر گفت. از کتاب‌های او «ایران در کلام تصویر» (۱۹۲۵ م.) است. او به زبان عربی و عبری هم آشنا بود.
- ۲۲ - ۱۳۴۰ ه. ق. / ۱۹۲۱ م.
- ۲۳ - این مجموعه به اهتمام و مباشرت سیدجواد تبریزی طبع و نشر شد.
- ۲۴ - بعدها حکایت عاشق‌شدن آقاهاشم خلخالی به سارانام دختر حاجی پیرقلی و سرگذشت آن ایام در چهارمجلس به این مجموعه اضافه شد.
- ۲۵ - گویا در سال ۱۳۰۵ خ. در تهران و اصفهان و تبریز و رشت کوشش‌هایی برای به صحنه آوردن این نمایشنامه‌ها به عمل آمد.
- ۲۶ - از جمله این کتاب‌ها «تاریخ ادبیات ایران» نوشته ادوارد براون است.
- ۲۷ - این سندها در سال ۱۳۴۱ خ. به وسیله آقا عمو علیقلی اوغلی

- ابراهیموف به زبان روسی هم منتشر شد.
- ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲ - سرگذشت اشرف‌خان مجلس اول.
- ۳۴ - تمام انتقادهای آخوندزاده از نمایشنامه‌های میرزاآقا از کتاب «چهار تیاتر» مذکور ص ۱۱۹-۲۲۵ «سواد میرزا فتحعلی آخوندزاده» نقل شده. نقل بخش‌های نمایشنامه‌های میرزاآقا هم از همین کتاب است.
- ۳۵ - ص ۱۳۹، «هزارپیشه» سیدمحمدعلی جمالزاده، کتابفروشی علمی و زوار، تهران ۱۳۲۶.
- ۳۶ - سیاحت‌نامه‌شاردن، ترجمه محمدعباسی، ۲ ج. امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۸.
- ۳۷ - ص ۳۲، «تیاتر کریم‌شیره‌ای» با مقدمه و حواشی یاقر مومنی.
- ۳۸ - همان ص ۳۲ و ۳۳.
- ۳۹ - همان ص ۳۳.
- ۴۰ و ۴۱ - همان ص ۳۴.
- ۴۲ - ص ۲۸، «کریم‌شیره‌ای دلگک مشهور دربار ناصرالدین‌شاه»، حسین نوریخس.
- ۴۳ - همان، ص ۳۴.
- ۴۴ - همان، ص ۳۶. حسین نوریخس نمایشنامه‌ای تک‌پرده‌ای به نام «نمایشنامه درخواست لقب» به نام کریم‌شیره‌ای چاپ کرده است که در آن لقب‌دادن‌های دربار قاجار به شدت مسخره شده است و هنگامی که شاه به قصد سرپس گذاشتن کریم‌شیره‌ای پالانی را به‌عنوان خلعت به او می‌بخشد، او از شاه بسیار سپاسگزاری می‌کند که: «قبله عالم تن‌پوش مبارک را به این چاکر رسیده‌اند».
- ۴۵ - نگاه کنید به «چهار تیاتر»، میرزاآقا تیریزی.
- ۴۶ - ص ۸، همان، ملحقات.